

علی اکبر جلیلود

## تاریخچه و ماجراهای جواهرات

سلطنتی ایران از اوایل صفویه تا امروز

در اوایل قرن دهم هجری قمری جوان شجاع ورشید صفوی اسماعیل میرزا فرزند شیخ حیدر از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی با مجاهدت و کوشش فراوان توأم با رشادت و تهور جیلی وبا استفاده از ایمان و فداکاری طرفداران و مریدان پدر و جدادش و در اثر دعوت هوشیارانه خود از ایلات شیعه ترکمان سوریه و آسیای صغیر و گردآوری آنان بدور خود موفق گردید در مدت کمی اساس محکم سلطنت با عظمت و پایداری صفوی را در ایران پی ریزی نماید و خود بنام شاه ورهبری مذهبی و مرشد کامل مؤسس سلسله با قدرت صفویه گردد .

اودر ظرف چند سالی توانست کشوری مستقل تشکیل دهد و سرکشان محلی را بجای خود نشانده و اقوام خارجی را که سالها در نقاط مختلف ایران سلطنت و فرمانروائی داشتند از بین برده یا مطیع و منقاد سازد و بالاخره اساس و پایه حکومت مستقلی را ریخت که قرنهای ایران آنرا داشتند بخصوص که بعد از حمله چنگیز و تیمور و کشتارها و فجایع آنان ایرانیان تشنه وحدت ملی بودند و داشتن حکومت مستقل و مقتدری که یادآور عظمت دیرینه و تمدن کهن آنان بوده باشد منتهای آمال و آرزویشان محسوب میگردد .

بعد از شاه اسماعیل هماسب فرزند و جانشینش هم در مدت طولانی پادشاهی خود با کم کردن نفوذ و اقتدار سران قزلباش و برقرار ساختن سلطه و قدرت خود بر سراسر مملکت پایه سلطنت دودمان خویش را مستحکم نموده و مخصوصاً

با تحکیم و تعمیم مذهب شیعه اثنی عشری بعنوان مذهب رسمی ایران پیوند وحدت ملی و مذهبی را استوار گردانید .

با شروع سلطنت شاه عباس اول آمال و آرزوهای ایرانیان به تحقق پیوست و سلطنت این پادشاه استقلال و مرکزیتی تام توأم با عظمت و اعتبار جهانی برای مملکت ایران فراهم کرد . حدود مملکت تقریباً بمرزهای قدیمی خود رسید و شاه عباس مرشد کامل و مراد صوفیان و قزلباشان در عین سلحشوری جهانداری لایق و با تدبیر محسوب میگردد . بعد از انتخاب اصفهان بعنوان پایتخت بمران و آبادی شهر همت گماشت قصور با عظمت و مساجد عظیم و بناهای زیبا و باغها و تفرجگاههای روح افزا که هر یک شاهکاری از هنر آن عصر بشمار بودند از خود بیادگار گذاشت در زمان این شاه بزرگ کشور آباد و مردم در رفاه و طرق و شوارع امن و تجارت و دادوستد در کمال رونق و رواج بود خزانه مملکت پرورانش ایران نیرومند و ورزیده و در اثر حسن سیاست شاه و امنیت کشور باب مراودات سیاسی و تجاری با کشورهای همجوار و ممالک اروپا باز گردید حمایت بیدریغ شاه از خارجیان و اقلیتهای مذهبی تجارت و مسافرت را تسهیل و تشویق میکرد . دربار اصفهان با شکوه و جلال بی مانندش ملجأ و پناهگاه امراء و پادشاهان همسایه و مجمع سفراء و نمایندگان و تجار ممالک همجوار و اروپا گردید که هر یک برای جلب موافقت و لطف شاه در تقدیم تحف و هدایای پر ارزش و ادای تمظیم و کرنش بربیکدیگر سبقت می جستند .

در طول سلطنت این پادشاه عظیم الشان صنایع ایران ترقی شایانی داشت ورشتههای مختلف هنری در اثر تشویق و مساعدت شاه مراحل کمال خود را طی میکرد . علماء و دانشمندان از احترام زیاد برخوردار بودند و بالطبع در چنین وضعی رجال بزرگ و سرداران لایق ، دانشمندان عالی قدر و صنعتگران و هنرمندان زبردستی تربیت میشدند . خلاصه ایران دوره طلایی و بسا عظمت خود را سیر مینمود و شاه با قدرت و سلطه کامل و محبوبیت زیاد بر تمام قلمرو سلطنت خود حکومت میکرد و اصفهان با بناهای زیبا و دربار مجلل و پر شکوه و ثروتمند شاه عباس کبیر مرکز قدرت و سیاست شرق بود .

کثرت ایاب و ذهاب سفراء و نمایندگان خارجی بدربار سلاطین صفویه تا پایان سلطنت ابن سلسله بهمان وضع سابق ادامه داشت چنانچه مارتین گودرو **Martin Coudreu** مبلغ فرانسوی که در زمان سلطنت شاه سلطان حسین دربار پادشاه صفوی را دیده است مینویسد: «... میتوان گفت در جهان درباری وجود ندارد که با اندازه دربار صفویه کمتر سفیر بفرستد و بیشتر بپذیرد در اینجا نه تنها در عین حال از قسطنطنیه - مسکو - مغول و دیگر اقوام مجاور مانند اعراب - تاتار - قلمقها و ازبکان بلکه از سیام و حبشه نیز سفرائی بچشم میخورد»<sup>۱</sup> بدبختانه با تمام محاسن که ذکر شد طرز تربیت شاهزادگان و وارثین تاج و تخت در زمان این پادشاه بزرگ در حرمت را و بی خبری محض از دنیای خارج و انتقال آنان بله و ولع و باده گساری و صاحب باخواجهگان و زنان حرم آنانرا اشخاصی نالایق و بی اراده و بی اطلاع بازمی آورد که از امور مملکت داری بدور بوده و از انجام وظایف خطیر سلطنت و حفظ مملکت وسیع ایران عاجز بودند و بدین جهت در دوران جانشینان شاه عباس کبیر سر رشته کارهای مملکت بتدریج از دست آنان خارج گردید و جز دوران سلطنت شاه عباس ثانی که به حسن اداره مملکت و عمران و آبادی کشور و قدرت ارتش ایران علاقمند بود دیگر قدمی برای حفظ عظمت مملکت برداشته نشد.

در زمان شاه عباس ثانی تا اندازه ای خرابیها و سفاکیهای زمان پدرش شاه صفی جبران شد. تجارت دوباره رونق گرفت اقلینهای مذهبی و خارجیان از لطف و حمایت شاه برخوردار گردیدند بناهای زیبا که از جمله آنها قصر و باغ مجلل سعادت آباد و عمارت زیبای چهل ستون و پل خواجه است در اصفهان بنا گردید و برای عمران و آبادی مملکت قدمهایی برداشته شد. هنر - مندان تشویق میشدند حتی در زمان این پادشاه چند نفر برای فرا گرفتن نقاشی غربی بامراشاه به شهر رم اعزام گشتند قندهار که در زمان شاه صفی بوسیله سلاطین گورکانی از ایران منتزع گردیده بود در این زمان دوباره بوسیله سپاهیان ایران مسترد شد و شاه برای پس گرفتن بغداد که آنهم در زمان شاه صفی

۱ - کتاب انقراض سلسله صفویه تألیف لارنس لکهارت ترجمه آقای

بصرف عثمانیان درآمده بود مصمم گردید ولی بدبختانه اجل او را مهلت نداد و به سن ۳۵ سالگی در ۲۶ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ هجری قمری در خسرو آباد دامغان دنیا را وداع گفت اگرچه این پادشاه هم گاهی در اثر باده گساری مرتکب خونریزی‌هایی میشد ولی رویهم‌رفته پادشاهی لایق و کاردان بود.

در زمان شاه صفی جانشین شاه عباس کبیر همان‌طور که گفته شد بغداد و قندهار از تصرف ایرانیان خارج گردید ولی خوشبختانه گرفتاری‌های طولانی عثمانی‌ها در اروپا مانع شد که دست اندازی دیگری بخاک ایران بنمایند و در اثر معاهده زهاب در سال ۱۰۴۸ هجری قمری مدت طولانی صلح و صفا بین دو مملکت همسایه برقرار گردید قندهار هم که در زمان شاه عباس ثانی پس گرفته شد در روابط حسنه که بین دربار ایران و سلاطین با بریه هند برقرار بوده اثر کلی بجای نگذاشت و برای مدتی طولانی آرامش ظاهری در مملکت حکمفرما بود ولی دولت مقتدر ایران و دربار با عظمت شاه عباس بزرگ بعد از مرگ آن پادشاه و شروع سلطنت شاه صفی دوران انحطاط تدریجی خود را شروع کرده بود منتها شالوده که شاه عباس اول برای عظمت ایران و استحکام سلطنت خود ریخته بود بقدری محکم و استوار بود که قریب صدسال جانشینانش باتکای همان قدرت توانستند با بی‌قیدی و عدم تدبیر مملکت وسیع ایران را بصورت ظاهر حفظ نمایند در حالیکه بدبختانه سیر انحطاط همچنان بتدریج ادامه داشت. بهترین تشبیه را در این زمینه دانشمند و مستشرق عالیقدر فقید ادوارد برون معروف نموده است که عیناً نقل مینماید:

روایتی مشهور بین مسلمانان هست که سلیمان در حالی که ایستاده به عصای خود تکیه داده بود چشم از جهان بست مرگ وی برا جانین که هنگام بنای معبد زیر فرافاش کار میکردند مکتوم ماند یکسال گذشت تا موریانه عصا را خورد و جسد سلیمان بزمین افتاد. ۱

در زمان سلطنت شاه سلیمان فرزند و جانشین شاه عباس ثانی از ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ هجری قمری این انحطاط بطور محسوس بنظر میرسد شاه دائم الخمر و عیاش و نسبت بامور مملکت و وظایف سلطنت بی‌علاقه بود زمام امور مملکت بدست خواجہ سیرایان و زنان متنفذ حرم سرا قرار داشت رجال درباری

وسران قزلباش و حکام و امرای بزرگ نیز جز توطئه و دسته بندی بر ضد یکدیگر و جمع کردن ثروت فکر دیگری نداشتند و آنچه در این میان بحساب نمیاورد حفظ عظمت و اقتدار مملکت و سلطنت و رفاه و آسایش مردم بود .  
چنانچه وجود صدراعظم لایقی مانند شیخ علی خسان زنکنه نبود . شاید انقراض دودمان صفویه در زمان شاه سلیمان عملی میگردد .

بعد از مرگ شاه سلیمان در سال ۱۱۵۰ هجری قمری و انتخاب سلطان حسین میرزا شاهزاده بی اراده و ضعیف النفس و خرافاتی از طرف خواجگان حرم سرا و توطئه گران درباری با حمایت مریم بیگم عمه متنفذ شاه سلیمان بسلطنت ، انقراض سلسله صفویه از نظر واقفین بامور امری قطعی و اجتناب ناپذیر محسوب میگردد شاه سلیمان خود نیز این پیش بینی را کرده بود . در نامه عالم آرای نادری تألیف محمد کاظم بیگ مروی در این باب چنین ذکر شده است :

... . شاه سلیمان صفوی در موقعی که مرگ خود را نزدیک دید با امراء و بزرگان دولت وصیت کرد چنانچه اراده کشور گشایی داشته باشید فرزندانم عباس را پادشاه کنید و هر گاه استراحت خود و خرابی دولت را خواسته باشید فرزندان دیگرم سلطان حسین میرزا را پادشاه کنید بعد از رحلت شاه سلیمان امرای عظام از عباس میرزا مخوف بودند که دلاور و سفاک بود و با یکدیگر مصلحت نموده و گفتند در ایام این آرام نخواهیم یافت اولی اینست که سلطان حسین میرزا را پادشاه نمائیم و بهمین خیال در ساعت سعد خالی از نحوست آن سریر افزای تعلیم عاقبت طلبی را بر تخت سلیمانی و اورنگ فرمانروائی نشانیده جلوس فرموده سکه و خطبه با اسم نامی آن حضرت زین و بهاء یافت ...

بدین ترتیب در ۱۴ ذیحجه سال ۱۱۰۵ قمری شاه سلطان حسین بی اراده را بر تخت سلطنت نشانند . چون این پادشاه قبل از رسیدن بسلطنت بسیار متدین بوده و از مناهای سخت روگردان بود و حتی لب بسمکرات نیالوده بود در موقع تاجگذاری بنا بر خواهش شیخ الاسلام باده نوشی را قدهن کرده و امر به شکستن خمرهای شراب صادر نمود و گویند که شش هزار غرابه شرابهای گرجی و شیرازی اعلی را که در سردابهای عمارات سلطنتی بود بفرمان او بشکستند .

خواجگان متنفذ و درباریان که این تصمیم را برخلاف پیشرفت مقاصد خود میدانستند بدستکاری مریم بیگم که در شاه نفوذ فراوان داشت نقشه کشیده و به لطایف الحیل و تدابیر گوناگون بالاخره شاه مدین و پرهیزکار را بتدریج به شرب شراب و اشتغال بانواع لهو و لعب و خوش گذرانی و عشرت طابی سوق دادند و چنان او را آلوده این اعمال ناپسند کردند که عاقبت کار بجائی کشید که شاهی که قبل از سلطنت بوسیله دیانت و سلامت نفس و پرهیزکاری به ملاحسین مشهور بود می بی و ساقی نمیگذراند و جز به باده و مصاحبت زیبا رویان بکار و فکر دیگر اشتغال نداشت و بکلی از امور مملکت غافل گردیده و زمام اداره کشور بدست خواجه سراها و زنان متنفذ حرم سرا و رجال منافق درباری و ملا باشی و حکیم باشی افتاد و شاه جز تصدیق اعمال و اقوال آنان با ادای کلمه تبرکی و یخشی دره کار دیگری نداشت تا آنجا که او را به شاه یخشی دره لقب کرده بودند در همان اوان ظریفی این بیت را در وصف الحال او گفته است :

آن ز دانش تهی ز غفلت پر شاه سلطان حسین یخشی در

با چنین وصفی معلوم است که کار مملکت بکجا میکشد و عاقبت چد خواهد بود. اشخاص نالایق به دادن پیشکش و رشوه به درباریان و خواجگان مناسب و مشاغل مهم مملکتی را بدون لیاقت و استحقاق تحصیل میکردند و اداره مملکت بدست اشخاص نالایق و استفاده جو و مغرض میافتاد و بجای امراء و رجالی مانند الهقلی خان و شیخ علی خان زنگنه خواجه سرا بیان و ملا باشیها حکومت و امارت میکردند و بجای شمشیر بران قزلباش و تبرزین برنده صوفیان او را و ادعیه و طلسمات کارگشای مملکت بود، شاید بجای باشد قسمتی از نوشته محمد کاظم بیگ را که مؤید این ادعا است نقل کنیم :

... امراء ایام شاه سلیمان مانند شیخ علی خان و غیره رحلت فرمودند جمعی از تنگ حوصله گان و عیش طلبان عراقی را در عوضی سرداران متوفی صاحب اعتبار و فرمانروا نمودند چون رتق و فتق مهمات دیوانی بآن جماعت قرار گرفت بنار ابعشوه و رشوه گرفتن گذاشتند و رفته رفته در کل ممالک اختلال راه یافت و در هر سری سودائی و در هر گوشه ندائی برخاسته در هر قلعه خرابه هزاران دزد و او باش بهم رسید . . .

اوضاع ایران در زمان سلطنت شاه سلطان حسین چنین بود و در حقیقت از سلطنت جزاسمی باقی نمانده بود و در اثر ناامنی تجارت و صنعت رونق سابق خود را از دست داده و مردم از رفاه و امنیت زمان شاه عباس اول و قانی به حسرت یاد میکردند اقلیت‌های مذهبی که از زمان شاه سلیمان کم و بیش دیگر از حمایت شاه و آزادی سابق برخوردار نبودند در این موقع بواسطه نفوذ علماء روحانی متعصب در وجود شاه و نفع پرستی خواجهگان و رجال درباری در کمال سختی بسر میبردند بخصوص نسبت به یهودیان و زردشتیان و اهل تسنن سختگیری های زیادی میشد و با آنان فشار فوق العاده وارد میگردد . شاه جز بعیش و عشرت و اشتغال باوراد و ادعیه و طلسمات ب فکر دیگری نبود و بزرگان قوم هم جز جمع آوری پول و دسته بندی و راحت طلبی کار دیگری نداشتند .

بدبختانه مخارج سنگین حرم سرا و تجمل دربار و هزینه کمربشکن ساختمانها بخصوص قصر و باغ عظیم فرح آباد توأم با رکود تجارت خزانه مملکت را خالی کرده بود . شاه سلطان حسین با داشتن قصور زیبا مانند چهل ستون و عالی قاپو و عمارات و باغ وسیع و فرح افزای سعادت آباد و هزار جریب و سایر عمارات و تفرجگاه های عالی با عشق و علاقه فراوان دست بساختن قصر و باغ فرح آباد زد و علاقمندی شاه باین بنا باندازه بود که قسمت اعظم وقت خود و ثروت مملکت را خرج آنجا کرد و بقدری بآن محل دلبستگی داشت که میخواست اصفهان را ترک کرده مادام العمر در قصر فرح آباد بسر برد عظمت این کاخ و باغ آن بقدری بود که بقول کرنلیوس دو بروین

« Cornelius de Brugn » هنرمند نقاش هلندی « اگر تمام میشد جا داشت آنرا و رسای ایران بنامند »<sup>۱</sup>.

در ده سال آخر سلطنت این پادشاه قندهار بوسیله میرویس افغان غلزایی از ایران منتزع گردید هرات هم بتصرف افغانه ابدالی درآمد ترکمانهای خراسان را محل تاخت و تاز خود قرار داده بودند و در گرجستان و داغستان شورش هایی پدید آمده بود در بنادر و جزایر خلیج فارس طغیان و سرکشی علنی بود خلاصه وضعی بسیار آشفته بر سراسر مملکت حکم فرما بود و بدبختانه در

مقابل این وقایع شاه و درباریانش بی‌خبر و فارغ البال بعیش و عشرت مشغول بودند و ابداً بیچاره مشکلات نمی‌اندیشیدند بقول صاحب زبده الثواریخ و گویا هرگز قندهاری و هراتی و افغانی نبوده در کمال آرامی به افعال و اعمال قبیحه خود مشغول بودند، وضع سلطنت ایران در زمان این پادشاه با دوران سلطنت آخرین پادشاه هخامنشی و اوضاع ایران در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و وضعیت حکومت المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی شباهت بسیار داشت منتها اساس سلطنت و حکومت ایران در این موقع بقدری متزلزل و وضع مملکت باندازه آشفته بود که برای زوال سلسله صفویه احتیاج به سرداری لایق و سلحشور مانند اسکندر یا جاهدینی مؤمن مانند مسلمانان صدر اسلام و یا لشکری جرار و خونخوار چون سپاهیان هلاکو نبود بلکه حمله‌ی مشتی گرسنه و وحشی بالباسهایی مندرس و سلاحی فرسوده در تحت ریاست جوانی سفاک و مصروع بنام محمود افغان کافی بود که اساس سلطنت با عظمت صفویه را برچیند و بالاخره انقراض این دودمان در جنگ گلناپاد و چهار فرسنگی اصفهان که در روز دوشنبه سوم جمادی الاول سال ۱۱۳۴ قمری اتفاق افتاد تقریباً مسلم گردیده بود منتها تقدیر این بود که در مدت شش ماه محاصره اصفهان بوسیله افغانه اهالی این شهر از شدت قحط و غلا ایام بسیار سخت و جانفرسائی را بگذرانند.

عاقبت در محرم سال ۱۳۳۵ قمری شاه سلطان حسین پادشاه ضعیف النفس و نادان به مشورت رجال بی‌کفایت و مغرض خویش تصمیم به تسلیم اصفهان گرفته و خود در حالیکه سواراسبی بود که محمود برای او بهاربت فرستاده بود عازم دیدار محمود شد. چون در ایام محاصره اصفهان بواسطه قحطی شدید و طولانی گوشت کلیه دواب اصطبل سلطنتی نیز خورده شده بود و حتی گوشت همان اسبان اصیلی که بنا بر نوشته اکثر سیاحان خارجی مانند شاردن و تارونیه و پرسانسون<sup>۱</sup> père Sanson مبلغ فرانسوی افسار و میخ طویله آنها از طلای خالص بود و در سطل آب می‌خوردند و زین و لگامشان تماماً مرصع و مزین بجواهرات



کوناگون و پرارزش بود و بر دمیهای آنها گویهای جواهر نشان می‌بستند .  
عاقبت شاهسلطان حسین در قوس فرح آباد که آنهمه مورد توجه و علاقه‌اش  
بود بدست خود کلاه و جقه سلطنت را بر سر محمود افغان گذاشت و بدین  
ترتیب سلسله با عظمت صفویه عملاً منقرض گردید .

شرح رفتن شاهسلطان حسین بدیدار محمود و تسلیم اصفهان و ورود افغانه  
به پایتخت را میرزا مهدیخان اسفرا بادی منشی و وقایع نگار و مورخ نادر در  
کتاب جهانگشای نادری با شیوه مخصوص خود چنین ذکر کرده است :  
... . امنای دولت را سر رشته طاقت گسیخته شده و خاک عجز و هوان  
بر سر ایشان بیخته تا آنکه و بدادن شهر مصمم گشته و در یازدهم محرم الحرام  
سال ۱۱۳۵ خاقان شهید را بفرح آباد برده افسر سروری بر سر آن حسرت  
کش تاج و افسر زدند همان شب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانجات  
پادشاهی روانه اصفهان ساخت و خود در چهاردهم ماه مزبور با فرعون بی‌داد  
شادادی داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد . . . .

بدین ترتیب محمود به اصفهان وارد و بر تخت سلطنت ایران تکیه زد  
و افغانه وحشی تا توانستند از کشت و کشتار و اذیت و آزار اهالی این مملکت  
و غارت و چپاول آنان فرو گذار نکردند و دستگاه با عظمت دربار صفوی که بیش  
از دو قرن از مراکز قدرت و جلال و شکوه مشرق بود بدست جمعی بدوی بر چیده شد  
و ثروت بیکران و جواهر و نفایس و خزاین طلا و سایر اشیاء ذیقیمت آن که همیشه  
سیاحان و تجار و سفرای خارجی را به تمجیب و تحسین واداشته بود اکثرأً به یغما  
رفت و عده از شاهزادگان صفوی که در اصفهان بودند بدست محمود و خود شاه  
سلطان حسین هم بفرمان اشرف گشته شد . شرح ورود محمود باصفهان و حال اسفبار  
شاهسلطان حسین و وضع و روزگار رقت آور مردم قحطی کشیده اصفهان داستان  
پر ملالی است که ذکر آن باعث تأثر و تأسف بی حد خواهد گردید بهتر است که  
از شرحش بگذریم .

باری طهماسب میرزا فرزند سوم شاه سلطان حسین که در اوائل محاصره  
اصفهان از شهر خارج شده و بعد از سقوط اصفهان در قزوین بنام شاه طهماسب ثانی  
تاجگذاری کرد مانند پدر خود بی تدبیر و باده گسار و عیاش بود و او هم نتوانست

۱ - تاریخ جهانگشای نادری چاپ تهران با اهتمام آقای سید عبدالله

انوار .

ازعلاقه باطنی که ایرانیان بدودمان صفوی داشتند استفاده کرده و اقدامی اساسی و مؤثر برای تاج و تخت اجدادی خود بنماید .

در ایام آشفته تسلط افغانه بر قسمتی از ایران ندرقلی افشار که بعداً طهماسب قلی و عاقبت نادرشاه نامیده شد از موقعیت استفاده کرده توانست به اتکالی لیاقت و شجاعت و حسن تدبیر از گمنامی خود را به سپهسالاری شاه طهماسب ثانی رسانده و رقبای خویش را یکی پس از دیگری از بین برده و یکه تاز میدان گردد . او موفق گردید افغانه را شکست داده از ایران خارج نماید و عساکر عثمانی و سپاهیان روس را که در ایام آشفته حکومت افغانها بر قسمتی از غرب و شمال غربی و شمال ایران دست انداخته بودند، مغلوب کرده ایالات از دست رفته را مجدداً بایران بازگردانده و بقلمروفرمانروائی خویش ضمیمه سازد بالاخره نادر پس از تشکیل مجمع دشت مغان سلطنت را که اسماً هنوز با خاندان صفوی بود از آنان منتزع و بخود و خانواده اش منتقل نمود و در روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸ هـ که دوازده روز بنوروز فیروز مانده بوده در دشت مغان تاجگذاری کرده و خود را نادرشاه پادشاه ایران خواند و این خبر را بوسیله سفرائی با اطلاع دربار تزار روسیه در پترزبورگ و بابعالی در قسطنطنیه «اسلامبول» و سایر سلاطین و فرمانروایان همجوار رسانید .

نادرشاه بعد از رسیدن بسلطنت ایران بفرافتاد که به تبعیت از افکار و اعمال امیر تیمور نقشه خود را که تسخیر هندوستان و توران و روم بود بتدریج بمرحله عمل درآورد ولی بر اثر هرج و مرج و اغتشاشات و ناامنی چندساله و لشکرکشی های پی در پی که موجب رکود تجارت و باعث قحط و غلا و فقر اهالی کشور گردیده بود خزانه دولت تهی و نادر از حیث مادی سخت در مضیقه بود در حالیکه برای فتوحات آتی و اجرای نقشه های وسیع وی احتیاج بزر امری اجتناب ناپذیر محسوب میگردد، در این موقع بود که هندوستان جلب توجه نادر را کرد .

مملکت پهناور و زرخیز هندوستان و شهرت ثروت بیکران و جواهرات و نفایس افسانه وار آن همیشه نظر جهانگشایان و فرمانروایان مقتدر آسیا

را در طول تاریخ بخود جلب کرده است. سلطان محمود غزنوی به کرات به هندوستان لشکر کشید و در «غزوات» خود غنایم فراوان و ثروت بی پایان به چنگ آورد.

امیر تیمور گورکان نیز بنوبه خود هندوستان را فراموش نکرد. بابر نواده او نیز که از وطن خود رانده شده بود عاقبت بر قسمتی از هندوستان دست یافت و در همان اوان که شاه اسمعیل جوان شجاع صفوی سلسله با عظمت صفویه را پایه گذاری میکرد او نیز در هندوستان مؤسس سلسله مشهور گورکانیه هند یا بقول اروپائیان مغول کبیر گردید. بعد از بابر جانشینانش بر عظمت و تجمل و شکوه دربار و وسعت قلمرو خود افزودند و دربار سلاطین گورکانی یکی از غنی ترین و باشکوه ترین دربارهای عصر خود محسوب میشود.

در موقعیکه نادر شاه تسخیر هندوستان را وجه همت خود قرار داد محمد-شاه ملقب به ناصرالدین نوزدهمین پادشاه سلسله گورکانی بر آن سرزده بین سلطنت میکرد. در زمان این پادشاه دربار ادب پرور و هنردوست و پر جلال سلاطین با بریه تقریباً حلال و روزگار دربار صفوی را در زمان شاه سلطان حسین دارا بود.

نادر که بخوبی از ضعف و فساد دستگاه حکومت محمدشاه اطلاع داشت پس از تصرف قندهار و غزنه و کابل تصمیمش برای تسخیر دهلی «شاه جهان آباد» پایتخت سلاطین گورکانی قاطع گردید و وقتی رسیدن خبر کشته شدن برادرش ابراهیم خان ظهیرالدوله بدست شورشیان لکزیه داغستان هم نتوانست در تصمیم راسخ او خللی وارد سازد محمدشاه و درباریانش هم با عدم اعتناء بدرخواستهای حقه نادر برای تنبیه اقاغنه و همچنین نگاهداشتن سفیر نادر قریب يك سال بلا تکلیف در دربار دهلی آتش غضب اوراتیز و بهانه اش را موجه ساختند.

عاقبت نادر با سپاهيانی که عدد آنرا بین ۴۵ تا ۸۰ هزار نفر تخمین زده اند وارد خاک هندوستان شد و بطرف دهلی حرکت کرد محمد شاه در این موقع که از تصمیم نادر مطلع گردیده بود با سپاهی متجاوز از سیصد هزار نفر سوار و پیاده و دوهزار زنجیر قبل و دوهزار عراده توپ و ساز و برگ آراسته و دستگاه مفصل و مجلل سلطنت از پایتخت خارج شده و در محلی بنام کر نال ۲۰ فرسنگی شمال دهلی برای

مقابله بانادر صف آرائی نمود.

در روز ۳ شنبه پانزدهم ذی القعدة سال ۱۱۵۱ هجری در دشت کرنال بین قوای طرفین نبرد دی سخت واقع گردید در این نبرد نادر بواسطه رشادت و نبوغ نظامی و فرماندهی خود و انضباط و ورزیدگی سپاهیان با نقشه دقیق و تحرکی سریع بر لشکر دشمن که از حیث تعداد و تجهیزات جنگی بخصوص توپخانه قوی چندین برابر سپاهیان او بود غالب شد و با وجودیکه اسبان سواران نادر در اوائل جنگ از دیدن فیلهای عظیم الجثه قشون هند بوحشت افتاده و مشکلی بزرگ برای پیشرفت سپاهیان ایران فراهم میکردند بالاخره در مدت چند ساعت افراد سلحشور نادر بر لشکر بی شمار توپخانه نیرومند محمد شاه امپراطور هندوستان فائق آمده و لشکر هند تارومار گردید و پایان جنگ کرنال بتسلیم محمد شاه و تسخیر دهلی و فتح کامل نادر خاتمه یافت. نادر شاه روز جمعه نهم ذی الحجه همان سال با فرو شکوه بسیار بنام فاتح هندوستان وارد دهلی پایتخت سلاطین بابریده شد.

از این لشکر کشتی ثروت فراوان از قبیل جواهرات گوناگون و تخته های مرصع و اشیاء نقیم و اجناس نفیس و مسکوک و شمشه های زروسیم و ادوات و تجهیزات جنگی و فیلهای زیاد بعنوان غرامت جنگی و پیشکشی و هدیه نصیب نادر و سپاهیان گردید که شاید در کمتر جنگی از جنگهای بزرگ تاریخ چنین ثروت فراوان و پر ارزش عاید فاتحین گردیده باشد.

اینک ابتدا مطالب نامه را که نادر شاه از میدان جنگ بفرزند و ولیعهدش رضاقلی میرزا که آن هنگام در تهران مستقر بوده است نوشته و جریان جنگ کرنال و فتح خود و تسلیم محمد شاه را ذکر کرده است بنظر خوانندگان محترم میرساند و بدهم شرحی راجع بتوصیف و مقدار غرامات و پیشکشها و غنائم حاصله از این جنگ با استفاده از کتب مورخین و وقایع نگاران عصر نادر و همچنین از نوشته های مورخین خارجی و سفرنامه های اروپائیان مینگارد. (نا تمام)